

نقش تاریخ‌نگاری و تاریخی‌نگاری ابن ابی‌الحدید در بازیابی بستر تاریخی متن نهج البلاغه

محسن رفعت*

چکیده

ابن ابی‌الحدید معتزلی، مشهورترین شارح نهج البلاغه و کتاب او از برجسته‌ترین شرح‌های نهج البلاغه است. ویژگی مهم این کتاب در فهم صحیح کلام امام است، فهم صحیح نیز در گرو تاریخی‌نگاری هر مؤلفه است که وی توجه خود را بدان معطوف ساخته تا کلام امام علی علیه السلام صحیح تبیین و تفسیر شود. توجه به جغرافیا و فضای سخن، بیان سبب صدور و اهتمام به یافتن تاریخ ایراد کلام امیرمؤمنان علیه السلام از مهم‌ترین ابزارهایی است که وی بدان نظر داشته تا سخن امام در جایگاه خویش خوش نشیند. ضمن آنکه نقد بر اساس سیاق کلام، نسب اشخاص، منقولات دیگران، اخبار مشهور و روایات تاریخی از جمله ابزارهایی است که ابن ابی‌الحدید توانسته در تاریخی‌نگاری به اخبار مختلف به کارگیرد. البته تأثیرپذیری کلامی و برخوردهای فرقه‌گرایانه را می‌توان مهم‌ترین نقد شرح او دانست که از تعصب اعتقادی و عناد با مذهب شیعه نشئت می‌گیرد، چرا که برخی اوقات وی به سبب تعصب اعتزالی، تاریخی‌نگاری را به کنار نهاده و فهم فرقه‌ای خویش را بر فهم صحیح، مقدم دانسته است.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تاریخ‌نگاری، تاریخی‌نگاری، نقد، تاریخ.

مقدمه

نهج البلاغه از آن دست آثاری است که از همان عصر تألیف، توجه به شرح آن در میان بزرگان و عالمان ایجاد شد و از همین‌رو بیشترین شرح را به خود اختصاص داده است (طهرانی، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۱۳-۱۱۴). یکی از این شرح‌ها، شرح *نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی* است (ابن خلکان، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۳۹۲) که از مهم‌ترین و برجسته‌ترین شرح‌های نهج البلاغه به شمار می‌رود. بی تردید، شرح *ابن ابی‌الحدید* به لحاظ جامعیت مطالب و شمول آن در تمامی جنبه‌ها مشهورترین شرح و موسوعه‌ای بی نظیر است. شرح *نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید* در عین حالی که بزرگ‌ترین شرح بر *نهج البلاغه* است، یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی نیز شمرده می‌شود. نویسنده آن در لابه‌لای شرح سخنان امام، وقایع و روایاتی تاریخی را نقل کرده که امروزه در مورد برخی از وقایع تنها منبع موجود است (فراتی و رفعت، ۱۳۸۹). *صفا خلوصی* در مقاله‌ای با عنوان «الکنوز الدفینه فی شرح ابن ابی‌الحدید لنهج البلاغه» درباره اهمیت این کتاب در حفظ آثار عربی اسلامی، به‌ویژه تاریخ می‌گوید: «بسیاری از کتاب‌هایی که امروز در شمار میراث مفقود عربی هستند، هنوز عناوین و بخش‌هایی از آن در این کتاب حفظ شده است. شرح *ابن ابی‌الحدید* بخش‌هایی از کتاب‌هایی را دربردارد که اثری از آن نمانده است و از این جنبه، بیشتر به موزه آثار و نسخ خطی قدیم شباهت دارد» (حسینی خطیب، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵).

پیش از ورود به بحث، چند نکته یادآوری می‌شود:

نکته اول، اینکه هر خبر مهمی که به گوش انسان می‌خورد پس از چندی به تاریخ مبدل می‌شود. به‌عبارت دیگر، اوضاع و احوال وقایع تا زمانی که مربوط به حال است، حادثه روز است و در اخبار و روزنامه ثبت می‌شود، ولی همین که زمانش گذشت و به گذشته تعلق گرفت، متعلق به تاریخ است و تاریخ نامیده می‌شود (حسینی، ۱۳۸۵، ص ۳). محققان بعدی برای بررسی همین اخبار تا زمانی که تاریخی‌نگری نکنند، نمی‌توانند کم و کیف یا صحت و سقم خبر را دریابند. تاریخی‌نگری، به‌ویژه در اخبار تاریخی حساس، از نظر شیعه و سنی اهمیت بسیاری دارد. ابزارهای مهم تاریخی‌نگری در شرح و تفسیر *نهج البلاغه* یا به‌طور کلی در احادیث یا روایات تاریخی، توجه به جغرافیا و فضای سخن، توجه به سبب صدور حدیث و نیز تاریخ صدور یا ایراد کلام است که همه این مؤلفه‌ها حاکی از کشف مراد گوینده و تبیین کلام اوست و این همان تاریخی‌نگری است. البته مؤلفه مهم در تاریخی‌نگری، نقد و نقدگرایی [البته بدون دخالت دادن نظرات شخصی] است و تا زمانی که محقق، رویکرد نقدی نداشته باشد نمی‌تواند پژوهش خود را پی گیرد و در حقیقت، روش وی نوعی روش صوری و بدون نظر خواهد بود.

به‌طور کلی غفلت پژوهشگران حدیثی یا تاریخی، سبب نتایج سوء و در نتیجه، استنباط ناروا در فهم حاصل از خبر می‌شود؛ علاوه بر این، با بهره‌گیری از تاریخی‌نگری است که هر محقق می‌تواند عمق بحث را دریافته و از دخالت‌های متعصبانه دیگر محققانی که در بحث خویش بدان آلوده شده‌اند، دور باشد و خود را کنار کشد.

ابن ابی‌الحدید از جمله محققان، نقادان و شارحانی است که از همین طریق دست به شرح نهج البلاغه زده و به همین علت است که شرح وی اهمیت ویژه‌ای در میان عالمان و پژوهشگران دارد. البته دخالت‌های شخصی وی، گاه سبب شده که با بهره‌گیری از تاریخ و اخبار تاریخی و حتی سخن امام علی علیه السلام، به اثبات آرای کلامی مورد نظرش برسد و سعی کرده سخن امام را با توجیهاات و تأویلات ناصواب، به نفع مذهب خویش سوق دهد یا با قیاس و مغالطات ناصحیح، کلام امام را واژگونه تفسیر و در نهایت به سود معتزله حکم کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷).

نکته دیگر اینکه لزوم آگاهی از مقدماتی چند، همواره شرط ورود علمی به هر مطلب جدیدی از نهج البلاغه است که مهم‌ترین این آگاهی‌ها عبارت‌اند از: اشراف بر منبع و سند، آگاهی از جغرافیای سخن، سبب صدور، تاریخ ایراد کلام، شناخت و تشخیص مخاطبان سخن، موضوع و اهداف خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها ... در حقیقت، در پرتو آگاهی از این موارد است که می‌توان به تصویری روشن‌تر از سابقه متن، اختلاف‌ها و کاستی‌ها و افزونی‌های متن، فضای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیدایش کلام، سبب و زمان صدور یا ورود آن، مخاطب کلام و ویژگی‌های او و تناسب کلام با وی، موضوعاتی که سخن دربرگیرنده آن است و نیز اهدافی که متکلم در مقام بیان آن است، دست یافت. همین آگاهی‌هاست که زمینه فهم درست‌تری را از متن فراهم می‌سازد. البته ناگفته نماند که درباره هر متن از نهج البلاغه (خطبه و کلام، وصیت‌نامه و عهدنامه، حکمت و گفتار کوتاه) ممکن است آگاهی لازم در تمام موارد فوق به دست نیاید (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸، ص ۴۵-۴۶)، ولی می‌توان گفت که شارح معتزلی از بیشتر این مؤلفه‌ها (مهدوی‌راد و رفعت، ۱۳۹۰) چشم‌پوشی ننموده و در ایجاد فهمی مطلوب و تأثیرگذاری در مخاطب، اولین میدان‌دار این عرصه گسترده بوده، زیرا مخاطب را در فضای کلی القای خطابه امام قرار می‌دهد (موسوی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۷۱).

در این پژوهش کوشیده شده که پس از بیان روش تاریخی ابن ابی‌الحدید، از میان آگاهی‌هایی که وی تلاش نموده بدان اهتمام ورزد - تا با نگاه به تاریخ سخن امام را مفهوم ساخته و سبب فهم بهتر بستر تاریخی متن نهج شود - به سه مؤلفه، یعنی آگاهی از جغرافیای سخن، سبب صدور و تاریخ ایراد کلام با نگاهی تاریخی پرداخته شود. در ادامه پس از ذکر روش تاریخی ابن ابی‌الحدید،^۱ به شیوه‌های تعامل وی با کلام امام در بازیابی فضا و جغرافیا، سبب و تاریخ صدور اشاره خواهد شد.

الف) تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید

۱. نقل تاریخ به فراخور سخن تاریخی امام علیه السلام

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین نکته در روش شرح ابن ابی‌الحدید نگاه ابزاری او به تاریخ است. به عبارت دیگر، اگر نگرش تاریخی سبب نشود که به فهم عمیقی از کلام دست یافت، ارائه تفسیر از آن کلام خطاست. همین نوع نگاه نیز سبب شده تا شارح در شرح خود بتواند تفسیرهای متعددی از کلام امام علیه السلام به دست دهد که شارحان پس از او از آن عاجز مانده‌اند.

ابن ابی‌الحدید همواره مترصد فرصتی است که امام در کلام خود گوشه چشمی به جریان تاریخی داشته باشد تا قدم به میدان نهاده و متناسب با کلام، عطف توجه دوچندانی به تاریخ و وقایع تاریخی کند. برای مثال، ذیل عبارت «وَكَلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّىٰ يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ...» در خطبه ۵۹ که پس از واقعه نهروان از امام صادر شده، شارح ابتدا بیان می‌کند که تولد خوارج در زمان امام نبوده و بعدها سر به این دنیا نهاده‌اند و با توجه به اشاره کوتاه امام، خارجانی را که بعدها به دزدی و غارت و راهزنی و... روی آوردند، معرفی و سرگذشت آنها را یک به یک توضیح می‌دهد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۵، ص ۷۳-۷۷). همچنین کلام ۷۰ که درباره پالودن دامان امام است از وضع کوچک‌ترین کلامی نسبت به خدا و رسول، وی پس از ذکر و رد مطاعن معتزلی مشهور، یعنی نظام صاحب کتاب التَّكْوِينُ در همین راستا به حوادثی که شبیه به این نقل که مربوط به تکذیب بر خدا و رسول پرداخته، آورده است. مخاطب با قرائت مطالب، کاملاً اراده خطبه را درمی‌یابد. بنابراین، باید گفت که هدف شارح از ارائه تفصیلات تاریخی، این نکته است که با کنار هم قرار دادن تمامی اطلاعات موجود تاریخی به عمق معنای کلام امام علیه السلام پی برده شود، و این نکته از جهت «فقه الحدیثی» بسیار مهم است.

همچنین وی ذیل خطبه‌های ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹ و ۶۰ که امام در آنها درباره خوارج بحث کرده، اخبار تاریخی در مورد آنها و وقایع و فجایعی را که به وجود آوردند، ذکر می‌کند. همین‌طور در شرح خطبه‌های ۳۱، ۳۳، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸ و... نیز به تفصیل به نقل روایات تاریخی در مورد جنگ جمل، و طلحه، و زبیر و... می‌پردازد. در مورد اخبار جنگ صفین نیز در شرح خطبه‌های ۳۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۶۵، ۱۲۴ و... بحث کرده است.

۲. نقل تاریخ ذیل کلام شریف رضی

شارح گاهی به واسطه اشاره شریف رضی به حوادث تاریخی، از آنها سخن به میان آورده است. برای مثال، در کلام ۵۱ که سید رضی می‌گوید: «از خطبه‌های آن حضرت است چون سپاهیان معاویه در نبرد صفین شریعه فرات را گرفتند»، ابن ابی‌الحدید ابتدا اخباری را در مورد کسانی که عزت همراه با مرگ

را در برابر ذلت همراه با حیات، ترجیح دادند، می‌آورد، سپس به توضیح جنگ دو سپاه در صفین بر سر آب می‌پردازد. این درحالی است که در گفتار امام به منع آب و جنگ بر سر آن و... هیچ اشاره‌ای نشده است (همان، ج ۳، ص ۲۴۵-۳۳۱). همچنین در کلام ۷۳ ذیل عبارت سید رضی که می‌گوید: «وَمِنْ كَلَامِ لَهٗ ﷺ لَمَّا عَزَمُوا عَلٰی بَيْعَةِ عُثْمَانَ» شرحی تاریخی از بیعت با عثمان ارائه می‌کند (همان، ج ۶، ص ۱۶۶-۱۶۸). وی در جایی دیگر نیز پس از اشاره شریف رضی در کلام ۱۳۹ که می‌فرماید: «از سخنان آن حضرت ﷺ هنگام شورا در این خطبه که پس از مرگ عمر برای افراد شورا ایراد شده است» به شرح تاریخی این واقعه پرداخته است (همان، ج ۹، ص ۵۸-۴۹).

۳. شرح تاریخی به جای شرح و تفسیر تعابیر و کلام امام علیه‌السلام

یک. شرح تاریخی در راستای تعابیر امام علیه‌السلام

شارح در برخی موارد، فقط شرح تاریخی را پی می‌گیرد؛ بدین شکل که فقط با ذکر سبب صدور یا نقل مقولات دیگران در مورد کلام امام ﷺ، سخن را شرح می‌دهد و به شرح تک‌تک الفاظ کلام نمی‌پردازد، مانند خطبه ۸ که در بیان کیفیت بیعت زبیر با امام ﷺ است و شارح تنها با شرح چند لفظ نه‌چندان مشکل، یکسره سراغ تاریخ رفته، به بیان سبب صدور خطبه می‌پردازد (همان، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۳۶). وی با این شیوه که از ویژگی‌های خاص شرح اوست، درصدد است تا بدون اطاله کلام، مخاطب را در جریان چگونگی و چرایی صدور کلام امام ﷺ قرار دهد. نمونه چنین مطالبی در خطبه‌های ۱۵ و ۵۵ (همان، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۷۱) و... نیز قابل مشاهده است.

دو. بهره‌گیری از مؤیدها و مصداق‌های تاریخی به جای شرح عبارت‌های امام ﷺ

از دیگر استفاده‌های شارح از اخبار تاریخی، آوردن آنها به عنوان مؤیدهایی در راستای تأیید کلام امام ﷺ است، نه اینکه مستقیماً به شرح کلام ایشان مربوط باشد. برای نمونه، ذیل عبارت «ظَلُمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ»؛ ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم است. در نامه ۳۱، بدون هیچ شرحی مستقیماً مؤیدی تاریخی در فهم بهتر کلام درباره معاویه و یزید ذکر می‌کند (همان، ج ۱۶، ص ۱۰۰). از جمله مواضعی که از این شیوه بسیار بهره برده شده نامه ۳۱ است. در نامه ۵۳ نیز چنین می‌گوید: «و منها قوله و حباً لإطراء ناظر المأمون محمد بن القاسم النوشجانی المتكلم فجعل يصدق هو يطري هو يستحسن قوله فقال: المأمون يا محمد أراك تنقاد إلى ما تظن أنه يسرن يقبل وجوب الحجة لي عليك و تطريني بما لست أحب أنا طريبه...» (همان، ج ۱۷، ص ۱۱۴). همان‌گونه که مشهود است شارح به‌جای اینکه شرح را از زبان خود پی گیرد، با تمسک به تاریخ کوشیده است کلام را با وقایع تاریخی و بدون هیچ توضیح دیگری شرح دهد.

ب) تاریخ‌نگری ابن ابی‌الحدید

چنان‌که پیش‌تر بدان پرداخته شد، کشف مراد گوینده و تبیین کلام از اصول و ضوابطی است که باید در تاریخ‌نگری بدان توجهی دوچندان مبذول داشت و در شرح و تفسیر کلام متن **نهج البلاغه** این مهم صورت نخواهد پذیرفت، مگر با در نظر گرفتن جغرافیای سخن، سبب صدور و دقت در تاریخ ایراد کلام.

۱. توجه به جغرافیای سخن یا فضای صدور

فرایند درک و تفسیر متن با زمینه‌های فکری، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی‌ای که نویسنده را در زمان خلق اثر و تکوین متن و گفتار، احاطه کرده و او در آن جغرافیای خاص فرهنگی، اجتماعی و تاریخی به خلق اثر پرداخته، در ارتباط است. این مطلب در جای خود یک اصل عقلائی در گفتمان متعارف بشری است که باید برای تحلیل، تفسیر و معناسازی متن و نوشتار یا گفتار یک اندیشمند، به فضای کلی و آهنگ سخن وی توجه کرد و با در نظر گرفتن آن جهت‌گیری محوری، از میان معانی نهفته و محتمل در کلام، احراز کرد و در پرتو تناسب سیاق کلام، مراد وی را بازشناسی نمود. روایات صادرشده از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام از این قاعده مستثنا نیست؛ فهم درست و صحیح آن سخنان گهربار به شناخت و معرفت تاریخ صدور آن روایات وابسته است (مهریزی، ۱۳۷۴). منظور از فضای صدور یا جغرافیای سخن، بررسی وجوه کلام معصوم علیه‌السلام در فضایی است که کلام در آن منعقد شده است. می‌توان ادعا کرد که بدون درک فضا و جغرافیای سخن، نمی‌توان به مقصود کلام امام علیه‌السلام دست یافت. شناخت فضای صدور از جمله فوایدی است که *ابن ابی‌الحدید* سعی کرده در بازیابی نقل‌های دیگر کلام امام - که سید رضی حذف کرده است - به آن رسیده و از آن بهره ببرد. جایگاه این گزاره در برخی موارد به اندازه‌ای کلیدی است که بدون بازیابی و کشف آن، ارتباط سخن با فصل و موضوع مطرح‌شده درباره آن، سخت و دور جلوه می‌نماید. این فضا را از شواهد داخلی کلام هم می‌توان برداشت کرد؛ یعنی با توجه به نقل‌های مشابه یا متون کامل‌تر و نیز مقدمه و مؤخره هر کلام، می‌توان تا حد زیادی به مقاصد سخن و درک بهتر مقصود امام علیه‌السلام نزدیک شد. *ابن ابی‌الحدید* بسیار به این مطلب توجه داشته است. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

وی در شرح خطبه ۲۲ به *گفتار راوندی* که بر این‌یاور است این خطبه در فضای جنگ صفین ایراد شده، خدشه کرده و می‌آورد: «این خطبه - چنان‌که قطب *راوندی* پنداشته است - از خطبه‌های ایرادشده در جنگ صفین نیست، بلکه از خطبه‌های جنگ جمل است و *ابومخنف* - که خدایش رحمت کند - بسیاری از آن را نقل کرده است» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۳۰۵). وی در ادامه به نقل از کتاب

ابومخنف، مخاطب را در شناخت بیشتر جغرافیای خطبه قرار می‌دهد تا هم توهم مخاطب از گفتهٔ راوندی رفع شود و نیز مخاطب در جغرافیای کلام قرار گرفته، محتوا را بهتر دریابد.

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۲۱۲ با استناد به روایتی از حذیفه بن یمان گزارشی از جنگ جمل صغرا از پیامبر ﷺ آورده است. پس از نقل خبر می‌گوید: «این از اخبار ملاحم پیامبر ﷺ است. تمام نکته در اینجاست که چگونه خبری که یک گزارش عادی می‌نماید، در اخبار ملاحم درج می‌شود». ابن ابی‌الحدید به زمان در گذشت حذیفه بن یمان توجه کرده و می‌گوید: «زمان وفات حذیفه، مقارن زمان کشته شدن عثمان است و حذیفه پیش از آنکه تمامی مردم با امام علی ﷺ بیعت کنند از دنیا رفت. در نتیجه او دوران حکومت امام علی ﷺ و جنگ جمل را ندیده بود و لذا این روایت، اخبار از غیب است» (همان، ج ۱۱، ص ۱۲۱-۱۲۲). ابن ابی‌الحدید با این گفته، مخاطب را در فضای کلام قرار داده و بسیاری از مفاهیم کلام را بر اساس این فضای ادعایی شرح نموده و برای مخاطب قابل پذیرش جلوه می‌دهد.

وی در جایی دیگر، ضمن خطبه ۱۷۹ آورده است «امام ﷺ این خطبه را در آغاز خلافت خود و پس از کشته شدن عثمان ایراد فرموده است. بخشی از این خطبه را در مباحث گذشته آوردیم و اموری را که موجب شد روز شورا عثمان را به خلافت برگزینند و از علی ﷺ عدول کنند، بازگو کردیم» (همان، ج ۱۰، ص ۱۶۱).

همچنین در شرح خطبه ۲۹ می‌نویسد: «این خطبه را امیرالمؤمنین ﷺ هنگام غارت ضحاک بن قیس ایراد فرموده است و ما اینک آن را بیان می‌کنیم...» (همان، ج ۲، ص ۱۱۳). بدیهی است که وی با پی‌گرفتن جریان غارت ضحاک توانسته مخاطب را در فضای کلام قرار داده و بسیاری از مفاهیم خطبه را بر اساس شرایط قابل پذیرش جلوه دهد. ناگفته نماند که کاربرد این شیوه، بیشتر در شرح خطبه‌های نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد و در شرح نامه‌ها و حکمت‌ها چنین گزاره‌ای به ندرت دیده می‌شود (همان، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ج ۲، ص ۳۰۱).

۲. بیان سبب صدور^۲

همان‌گونه که آشنایی با شأن نزول آیات شریف قرآن، ما را در فهم درست مقصود آیه یاری می‌دهد، یافتن سبب ورود حدیث نیز ما را به مقصود گوینده حدیث رهنمون می‌سازد. سبب ورود حدیث، یعنی زمینه‌ای که موجب شده است تا معصوم سخن گوید و حکمی را بیان و مسئله‌ای را طرح یا رد و انکار کند و یا حتی کاری انجام دهد، و آن اعم از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و شامل حالت‌های راوی و پرسش‌های آشکار و نهان مخاطب و دیگر قرینه‌هاست (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸-۱۵۰). به عبارت دیگر، سبب ورود حدیث، بیانگر علل و زمینه‌هایی است که باعث صدور

قول یا فعل و یا تقریر از ناحیه معصوم علیه السلام می‌شود (سلیمانی، ۱۳۸۳). تفاوت فضای صدور با سبب صدور را می‌توان در این نکته دانست که در سبب صدور به بیان علت سخن امام و پاسخ به چرایی جاری شدن کلام از سوی معصوم دقت می‌شود، اما در فضای صدور یا جغرافیای سخن بیشتر به فضای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... که گفتار معصوم در آن شکل یافته است، توجه می‌گردد. شناخت سبب صدور در متن **نهج البلاغه** یا به‌طور کلی هر سخنی که از ناحیه معصوم صادر شده باشد، سبب کشف بسیاری از مبهمات و مجهولات، از جمله مشکلات کلامی مربوط به خلافت و امامت یا مسائل حساس تاریخی می‌گردد. در میان شارحان **نهج البلاغه**، کسی جز **ابن ابی‌الحدید** دیده نشده که به شأن ایراد خطبه‌ها و نامه‌ها توجه کرده باشد. او بر بررسی و ذکر وقایع و رخدادهای هر خطبه و سخن که امیرالمومنین علیه السلام فرموده است، تأکید می‌ورزد. این امر مبتنی بر این اعتقاد اوست که ذکر سبب صدور و ایراد خطبه در فهم خطبه و مضامین و جوانب آن، اثرگذار است، زیرا ما را در فضای کلی القای خطابه امام قرار می‌دهد (موسوی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۷۱).

ابن ابی‌الحدید به این مهم توجه داشته و با تاریخی‌نگری، کلام امام علیه السلام را بهتر واکاوی کرده است. برای نمونه می‌توان موارد زیر اشاره کرد:

ذیل خطبه جهادیه (۲۷) از قول **ابوالعباس میرد در الکامل** چنین تصویرگری کرده است:

و قال فی أولها إنه انتهى إلى علی علیه السلام أن خيلا وردت الأنبار لمعاوية فقتلوا عاملا له يقال له حسان بن حسان فخرج مغضبا يجر رداءه حتى أتى النخيلة و اتبعه الناس فرقى رباوه من الأرض فحمد الله وأثنى عليه و صلى على نبيه صلی الله علیه و آله ثم قال: أما بعد فإن الجهاد باب من أبواب الجنة (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۷۵-۷۶).

همچنین نقل سخن **عباس** توسط وی ذیل خطبه پنجم و به گاه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و اشتغال علی علیه السلام به غسل و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت جز تنی چند از صحابه با **ابوبکر** و سخنان تهییج‌انگیز ایشان که گفت:

سخنان شما را شنیدیم و چنین نیست که به سبب اندک بودن یاران خود، از شما یاری بخواهیم و چنین هم نیست که به سبب بدگمانی، آرای شما را رها کنیم ما را مهلت دهید تا ببیندیشیم. اگر برای ما راه بیرون شدن از گناه فراهم شد، حق میان ما و ایشان بانگ برخواهد داشت؛ بانگی چون زمین سخت و دشوار، و در آن صورت دست‌هایی را برای رسیدن به مجد و بزرگی فرا خواهیم گشود که تا رسیدن به هدف، آنها را جمع نخواهیم کرد، و اگر چنان باشد که به گناه درافتیم خودداری خواهیم کرد، و این خودداری هم به سبب کمی شمار و کمی قدرت نخواهد بود. به خدا سوگند اگر نه این است که اسلام مانع از هرگونه غافلگیری است، چنان سنگ‌های بزرگ را بر هم فرو می‌ریختم که صدای برخورد و ریزش آن از جایگاه‌های بلند به گوش رسد. [در این هنگام علی علیه السلام که جامه بر خود پیچیده بود، آنرا گشود و چنین فرمود]: صبر، اصل بردباری است و پرهیزگاری دین است و محمد صلی الله علیه و آله حجت است و راه، راه راست و مستقیم است. ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید... (همان، ج ۱، ص ۲۱۸).

بدین ترتیب، شارح تمام سخن **عباس** و زیاده و نقصان کلام امام علیه السلام را بیان کرده است.

نمونه دیگری که می‌توان یادآور شد این است که شریف رضی در سبب صدور حکمت ۳۱۷ می‌نویسد: هنگامی که امام علی علیه السلام به بصره آمد، انس بن مالک را نزد طلحه و زبیر فرستاد تا سخنی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن دو شنیده بود، به ایشان بگوید و فرایادشان آورد. او را از آن کار بازداشتند و انس پیش امام علی علیه السلام برگشت و گفت: آن را فراموش کردم. آن حضرت فرمود: «اگر دروغ می‌گویی خدایت به سپیدی درخشان گرفتار فرماید که عمامه آن را نپوشاند.» اما ابن ابی‌الحدید سبب صدور شریف رضی را نمی‌پذیرد و می‌نویسد: مشهور آن است که علی علیه السلام در منطقه رحبه کوفه مردم را سوگند داد و فرمود: «شما را به خدا سوگند هر کس شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که از حجة الوداع برمی‌گشت درباره من فرمود: «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد.» مردانی برخاستند و گواهی دادند. در این میان، امام علی علیه السلام به انس بن مالک فرمود: تو هم حضور داشتی، چرا گواهی نمی‌دهی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین من سالخورده شده‌ام و آنچه فراموش کرده‌ام بیش از چیزهایی است که به خاطر دارم. فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند گرفتار سپیدی [پیسی] کند که عمامه آن را فرو نپوشاند.» و انس نمرود تا آنکه گرفتار پیسی شد. اما آنچه سید رضی نقل کرده و گفته است که امام علی علیه السلام انس را نزد طلحه و زبیر فرستاد، معروف نیست، و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای تذکر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آن دو فرستاده باشد، ممکن نیست که برگردد و بگوید آن را فراموش کردم، زیرا اگر چنان بود از آغاز اقرار به شناخت و دانستن آن نمی‌کرد و چگونه ممکن است که پس از ساعتی یا پس از روزی برگردد و بگوید فراموش کردم و پس از اقرار، انکار کند؛ چنین چیزی معمولاً اتفاق نمی‌افتد (همان، ج ۱۹، ص ۲۱۸).

در سبب صدور حکمت ۱۵۶ که امام در آن می‌فرماید: «اعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَارِهَا» می‌نویسد:

این سخن را امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ جمل که گروهی از اسیران جنگی آزاد شده برای بیعت به حضورش آمدند و مروان بن حکم هم با آنان بود، فرموده است. امام علیه السلام چنین فرمود: «من با بیعت تو چه کنم، مگر دیروز- در گذشته - با من بیعت نکردی!» یعنی پس از کشته شدن عثمان. آنگاه فرمان داد آنان را بیرون کردند و از بیعت امثال ایشان با خود ترفع؟ کرد و سپس سخنانی درباره عهد و پیمان اسلامی و اعراب بیان داشت و فرمود: «کسی که دین ندارد او را عهد و پیمانی نیست» ضمن همان سخنان این سخن را هم گفت: یعنی عهد و پیمان اگر از سوی افراد متدین باشد ارزشمند است و کسی را که دین نیست عهد و پیمان هم نخواهد بود» (همان، ج ۱۸، ص ۳۰۲)

همچنین در سبب صدور حکمت ۱۶ که امام علیه السلام در آن فرموده‌اند: «مَا كُلُّ مُقْتُونٍ يُعَاتَبُ»؛ «هر فریب خورده را سرزنش نتوان کرد»، می‌گوید: «این سخن را علی علیه السلام به سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و عبدالله بن عمر فرموده است و این هنگامی بود که آنان از بیرون رفتن با او به جنگ جمل خودداری کردند» (همان، ص ۱۱۹).

در خصوص سبب صدور عبارتی از کلام ۲۰۱: «لَقَدْ كُنْتُ أُمْسٍ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَ كُنْتُ أُمْسٍ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا» می‌گوید:

اما این گفتار علی علیه السلام که می‌فرماید «دیروز امیر بودم و امروز مأمور» ما شرح حال ایشان [یاران علی علیه السلام] را پیش از این به تفصیل آورده و گفته‌ایم که چون عمرو عاص و همراهانش همین که احساس نابودی و پیروزی اهل حق را بر خود نمودند، از راه فریب، قرآن‌ها را برافراشتند... اشتر همین که سپاهیان را دید به آنان ناسزا گفت و دشنامشان داد و گفت: ای وای بر شما! آیا پس از پیروزی و فتح اینک باید زبونی و پراکندگی شما را فرو گیرد؟! ای سست‌اندیشان، ای کسانی که شبیه زنان هستید، ای سفالگان نابخرد. آنان هم به اشتر دشنام دادند و ناسزا گفتند و مجبورش کردند و گفتند قرآن‌ها را بنگر، قرآن‌ها را، باید تسلیم حکم قرآن شد و هیچ چیز دیگر را مصلحت نمی‌دانیم. ناچار امیرالمؤمنین علیه السلام با ارتکاب و تسلیم شدن به این کار خطر بزرگ را دفع کرد و به همین سبب است که می‌فرماید: «من امیر بودم و اینک مأمور شدم، و نهی‌کننده بودم و اینک نهی‌شونده شدم» پیش از این در مورد حکمت و آنچه در آن گذشت به تفصیل سخن گفتیم و نیازی به تکرار آن نیست. (همان، ج ۱۱، ص ۲۹-۳۱)

بنابر این، بر اساس موارد یادشده پی می‌بریم که ابن ابی‌الحدید در صدد تشریح فضایی که به واسطه آن مخاطب را در فضای واقعی قرار دهد تا بتواند چرایی سبب صدور کلام امام علیه السلام را درست‌تر و دقیق‌تر برداشت کند (همان، ج ۲، ص ۱۱۷).

۳. ذکر تاریخ صدور

ابن ابی‌الحدید همواره تلاش می‌کند که تاریخ دقیق یا تقریبی ایراد سخن امام علیه السلام را نیز به دست آورد. یافتن تاریخ صدور کلام در هر متنی مهم است، چراکه یکی از ارکان فهم مراد هر کلامی، جست‌وجوی تاریخ کلام گوینده آن می‌باشد. این امر در موارد حساسی که تناقضات تاریخی - حدیثی در کتاب‌های روایی فاحش است، ضروری می‌یابد. برای نمونه او در پایان خطبه ۲۴۲ به اجتهاد خود، به ذکر تاریخ ایراد کلام می‌پردازد و می‌نویسد:

... سپس فرمود: «نمی‌بینید چگونه در آن شهرها آتش جنگ سوزان است». این جمله، دلالت دارد که این خطبه پس از پایان یافتن امر حکمت ایراد شده است، زیرا معاویه پس از فریب ابوموسی و تعجیل در امر حکمت، گروه‌هایی به سمت شهرهای تحت حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گسیل ساخت ... (همان، ج ۱۳، ص ۳۱).

همچنین به نظر قطب راوندی در خصوص زمان ایراد خطبه ۲۲ که عقیده دارد در صفین ایراد شده است، خدشه وارد می‌کند. ابن ابی‌الحدید خطبه‌های مشابه آن را که مربوط به عزیمت امام علیه السلام به جمل، ذی قار و... است را شاهد آورده و با همانندسازی متون آنها نشان می‌دهد که این خطبه، مربوط به جنگ جمل بوده و به طلحه و زبیر و پیمان شکنان اشاره دارد، نه صفین (همان، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۱۱). همچنین در جایی دیگر درباره خطبه ۴۸ می‌گوید: «این خطبه را امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگامی که در نخيله

بود و از کوفه به سوی صفین در حرکت بود، پنج روز باقی‌مانده از شوال سال سی و هفتم ایراد فرموده و جماعتی از سیره‌نویسان آن را آورده‌اند...» (همان، ج ۳، ص ۲۰۱). همین‌طور ابن ابی‌الحدید ذیل خطبه ۲۴۲ از فحوای کلام امام علیه السلام برداشت می‌کند که زمان ایراد خطبه چه زمانی بوده است: قال لهم ألا ترون إلی بلادکم تغزی هذا یدل علی أن هذه الخطبة بعد انقضاء أمر التحکیم، لأن معاویه بعد أن تم علی أبي موسى من الخديعة ما تم استعجل أمره و بعث السرايا إلی أعمال أمير المؤمنين علی عليه السلام (همان، ج ۱۳، ص ۳۱۳).

وی در پایان خطبه ۹۹ نیز به صراحت چنین می‌گوید: «و اعلم أن هذه الخطبة خطب بها أمير المؤمنين عليه السلام في الجمعة الثالثة من خلافته» (همان، ج ۷، ص ۹۳). ابن ابی‌الحدید ذیل خطبه ۱۷۳ که تاریخ تقریبی ایراد خطبه را ذکر می‌کند، در مناقشه با امامیه که تاریخ آن را متفاوت از دیدگاه او بیان می‌دارند، چنین می‌گوید:

هذا من خطبة يذكر فيها ما جرى يوم الثوري بعد مقتل عمر و الذي قال له إنك علی هذا الأمر لحريص سعد بن أبي وقاص مع روايته فيه أنت متى بمنزلة هارون من موسى و هذا عجب فقال لهم بل أنتم و الله أحرص و أبعده... الكلام المذكور و قد رواه الناس كافة. و قالت الإمامية هذا الكلام يوم السقيفة و الذي قال له إنك علی هذا الأمر لحريص أبو عبيدة بن الجراح و الرواية الأولى أظهر و أشهر (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۹، ص ۳۰۵).

نیز ذیل حکمت ۲۲ پس از شرح مفردات کلام می‌گوید:

امامیه چنین می‌پندارند که علی عليه السلام این سخن را به روز سقیفه یا همان روزها فرموده است، ولی یاران معتزلی ما بر این باورند که این سخن را پس از مرگ عمر و به روز شورا و هنگامی که آن گروه شش نفره برای انتخاب یک تن از میان خود اجتماع کرده بودند، گفته است. و بیشتر مورخان و سیره‌نویسان هم آن را همین‌گونه نقل کرده‌اند (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۳).

البته در دو مورد اخیر، باید توجه داشت که به سبب تناقض‌هایی که امامیه و اهل سنت در خصوص تاریخ ایراد چنین کلام‌های حساسی که از ناحیه امام صادر شده است، دارند، لازم است بررسی و دقت بیشتری به فضا و جغرافیای صدور کلام داشت. شارح در مواردی که امام عليه السلام از غضب خلافت خود توسط دیگران سخن گفته‌اند به بن‌بست رسیده و برای دفع آن به دست و پا افتاده و با کمک از یاران معتزلی خویش تأویلات نادرستی از سخن امام عليه السلام ارائه داده و کوشیده است که سخن امام عليه السلام را جز آنچه که هست نشان دهد یا آن را بر ظاهر و یا آن را برعکس حمل می‌کند. البته ابن ابی‌الحدید در مواردی دچار خبط شده، چنان‌که تاریخی‌نگری وی دقیق نبوده و به سبب در سنجه قرار ندادن درست اخبار تاریخی، برداشت اشتباهی داشته باشد. برخی از مواردی که نویسنده به آن دست یافته عبارت است از:

ابن ابی‌الحدید در اینکه چه زمانی خطبه دوم ایراد شده است به سخن شریف رضی خدشه وارد می‌کند و بنابر تحلیل اخبار تاریخی در مورد زمان ایراد خطبه می‌نویسد:

و بدان این گفتار علی علیه السلام که فرموده است: «اکنون زمانی است که حق به اهل آن برگشته است» تا آخر خطبه، در نظر من بعید است که چنین کلماتی را پس از بازگشت از صفین فرموده باشد، زیرا در آن هنگام در حالی که از موضوع حکمیت و مکر و خدعه عمرو عاص، زمام حکومت آن حضرت پریشان بود و به ظاهر کار معاویه استوار شده بود و به کوفه برگشت و از سوی دیگر، میان لشکر خود نوعی از سرکشی و بی‌وفایی ملاحظه فرمود، این‌گونه سخنان در چنین موردی گفته نمی‌شود، و چنین به نظر می‌رسد و صحیح‌تر هم هست که امیرالمؤمنین علیه السلام این کلمات را در آغاز بیعت خود و پیش از آنکه از مدینه به بصره حرکت کند، ایراد فرموده باشد. و سید رضی که خدایش رحمت کند، بدون توجه، همان چیزی را که در کتاب‌های پیش از خود دیده و شنیده، نقل کرده است و چه بسا اشتباه از سابقین او باشد و آنچه ما تذکر دادیم روشن و واضح است (همان، ج ۱، ص ۱۴۳).

شارح معتزلی در مورد تاریخ تقریبی خطبه ۲۵ می‌نویسد: «و هذه الخطبة خطب بها أمير المؤمنين علیه السلام بعد فراغه من صفين و انقضاء أمر الحكمين و الخوارج» البته از آنچه سید رضی در آغاز این خطبه نوشته نیز به‌خوبی استفاده می‌شود که امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد فرمود. که اخبار زیادی درباره غلبه اصحاب معاویه بر بلاد اسلامی، به او رسیده است. و در همین حال، نمایندگان آن حضرت در یمن، خدمت‌ش رسیدند و از غلبه بصر (فرمانده لشکر معاویه) بر آن منطقه حساس، سخن گفتند. در مجموع، این خطبه، زمانی ایراد شد که غارتگران شام، تهاجم‌های خود را به بخش‌های مختلف جهان اسلام، افزایش داده بودند و لشکر امام در مبارزه با آنها، سستی به خرج می‌داد و امام علیه السلام از این مسئله، سخت ناراحت بود و این خطبه را ایراد فرمود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۸-۷۹). این در حالی است که ابن ابی‌الحدید خود، اخبار مربوط به غارات و غلبه اصحاب معاویه بر بلاد تحت حکومت امام علیه السلام را مفصلاً آورده و راجع به آنها بحث کرده، اما در مورد تاریخ دقیق ایراد آن، معتقد است که امام علیه السلام آن سخنان را پس از فراغت از صفین بیان کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید در مورد خطبه ۳۴ معتقد است که امام علیه السلام خطبه را در همان سرزمین نهروان بیان فرمود. این در حالی است که خود ابن ابی‌الحدید از نصرین مزاحم نقل می‌کند که امام علیه السلام خطبه یاد شده را پس از بازگشت از نهروان و مشاهده سستی سپاهیان برای جنگ با شامیان، در کوفه ایراد کرده است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۹۲). گفتنی است که بعضی دیگر از شارحان **نهج البلاغه** نیز تصریح کرده‌اند که امام علیه السلام در نهروان اصرار داشت که لشکر بدون دست دادن فرصت، آماده حرکت به سوی شام شود تا بقیه مردم نیز به آنها ملحق شوند، زیرا می‌دانست اگر به کوفه بازگشته و لباس جنگ از تن درآوردند، آماده کردن آنان به این آسانی امکان‌پذیر نیست، ولی آنها به بهانه‌های مختلفی مانند سردی هوا و وجود مجروحان و کافی نبودن سلاح‌های جنگی از اطاعت فرمان امام علیه السلام سرباز زدند، از این‌رو امام علیه السلام ناچار به کوفه آمد و به آنها تأکید کرد که خود را آماده جهاد با دشمن اصلی کنند، ولی همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد آنان تعلل ورزیدند. اینجا بود که امام علیه السلام با نهایت ناراحتی، این خطبه را ایراد کرد (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۷).

ابن ابی‌الحدید درباره خطبه ۶۶ نهج البلاغه معتقد است امام علیه السلام این خطبه را در روزی که به «لیلة الهریر» منتهی می‌شد - طبق نقل بسیاری از روایات - ایراد فرمود (همان ج ۵، ص ۱۷۵). با این حال، خود او از قول نصرین مزاحم می‌نویسد: «امام علیه السلام آن را در نخستین روز جنگ صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری ایراد کرد» (همان). این در حالی است که سید عبدالزهره خطیب، صاحب مصادر نهج البلاغه به نقل از طبری نویسنده کتاب بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله که از علمای قرن ششم هجری است، به نقل از ابن عباس چنین می‌نویسد که وی می‌گفت:

زنان جهان دیگر نمی‌توانند شخصیتی همچون علی علیه السلام بزیابند. به خدا سوگند من جنگجوی کارآموده‌ای را همانند علی علیه السلام هرگز ندیدم. فراموش نمی‌کنم، روزی در جنگ صفین با او بودیم در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت و چشمانش همچون چراغ می‌درخشید، در کنار هر گروهی از لشکریانش می‌ایستاد و برای آنان خطبه‌ای می‌خواند تا به گروه ما رسید و این درحالی بود که مقدمه لشکر معاویه که ده هزار نفر اسب‌سوار بودند، نمایان شدند، گروهی از مردم هنگامی که آنها را دیدند، به وحشت افتادند. امیرمؤمنان علی علیه السلام رو به اهل عراق کرد و فرمود: «اینها انسان‌نماهایی هستند که دل‌های ناتوانی دارند؛ اگر شمشیر اهل حق به آنها برسد، مانند ملخ‌هایی که در برابر طوفان قرار گیرند، به‌سرعت پراکنده می‌شوند» سپس خطبه بالا را بیان فرمود» (حسینی خطیب، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۹-۵۲).

ج) جایگاه روش انتقادی در تاریخ‌نگری ابن ابی‌الحدید

باید عواملی چند را سبب پرورش روحیه نقادی و نقدگرایی در شخصیت علمی ابن ابی‌الحدید دانست که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. اولین عامل، روحیه غالب در عصری است که ابن ابی‌الحدید در آن می‌زیست؛ آن زمان، عصر به بار نشستن بررسی‌های نقادی و مناظره‌های علمی و ادبی بود که در رشد نقدگرایی او اثر شگرفی گذاشت. دوران زندگی او در نیمه اول قرن هفتم، با اواخر حکومت عباسیان مصادف بود؛ حکومتی که در آن در تمام زمینه‌ها به نقد اهمیت داده شده و نقدگرایی دوران طلایی خود را پشت سر می‌گذاشت. صاحب تاریخ الأدب العربی در مورد فضای چنین عصری می‌نویسد:

و اصل النقد تطوره، حتی إذا كان العهد العباسی، عهد العلم و الدراسات العلمیة و المناظرات الفلسفیة و الدینیة و المناقشات الأدبیة و النزاع بین أرباب القديم و أرباب الحديث، فخطا النقد خطوة واسعة و حاول التجرد من تأثير العصبیة و الأهواء و الثورة العاطفیة و الاعتماد على الشعور الهادئ و التحلیل و البرهان و تعلیل الظواهر الأدبیة و إرجاع كل شیء إلى أصل و سبب، وقد وُضعت للنقد قواعد دقیقة و قوانین منتظمة (فاخوری، ۱۳۸۳ق، ص ۷۵۰).

به هر حال، وجود و غلبه محیط علمی، تمام شرایط را در ایجاد بستری مناسب برای نقد و بررسی آرا و افکار در زمینه‌های مختلف فراهم کرده بود؛ فضایی که عالمانی نقاد و خوش‌فکر، همچون ابن ابی‌الحدید در دامن آن پرورش یافت، چنان‌که وی یکی از اندیشورانی شد که در عصر عباسی -

شکوفاترین عصر اسلامی - خوش درخشید؛ عصری که برای شعرا، نویسندگان، ادبا، مورخان، لغویان و صاحبان موسوعه‌ها و معاجم بیشترین اهمیت را قائل بودند.

۲. عامل دیگری که مهم‌تر می‌نماید، مذهب و عقاید کلامی شخص *ابن ابی‌الحدید* است که به سبب معتزلی بودنش عقل و عقل‌گرایی جایگاه ویژه‌ای نزد او یافته و همین امر او را از قاطبه اشعری مسلک اهل سنت دور و به شیعه عقل‌گرا نزدیک کرده است. اهمیت عقل نزد وی موجب شده تا با دائرمدار قرار دادن آن در برخورد با آرا و نظریه‌های مختلف، آنها را در بوته نقد قرار دهد و با کنکاش‌های فراوان علمی به رد آنها بپردازد، تا جایی که برخی او را معتزلی در اصول، و شافعی در فروع خوانده (دائرةالمعارف الإسلامية الكبرى، ۱۶، ج ۲، ص ۳۰۰) و یا برخی او را شیعه غالی (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۳، ص ۱۹۹-۲۰۰) نامیده‌اند. بر این اساس، وی با دائرمدار قرار دادن عقل - برخلاف مذهب اشاعره - مذهبی میان مذهب غالیانه شیعی و تعصب کور سنی برگزید. این تضارب آرا در عقاید مذهبی، همگی نشان از موج زدن روحیه نقادی و تفکر نقدگرایی در سیرت او دارد و نمود آن را می‌توان در تألیفات میان فریقین او مشاهده کرد. البته برای نشان دادن چهره نقدی وی در شرح *نهج البلاغه*، دو موضوع مهم قابل ذکر است:

اول، اینکه یکی از انگیزه‌های مهم *ابن ابی‌الحدید* در پرداختن به شرح *نهج البلاغه* نقد کردن شرح *قطب راوندی* است، چنان که در مقدمه آن به این موضوع اشاره می‌کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵).

دوم، زمینه‌هایی است که نقدهای شارح در آنها بروز و ظهور یافته که به‌طور غالبی و کلی در قالب چهار عنوان کلی دسته‌بندی می‌شوند: ۱. حدیث؛ ۲. تاریخ؛ ۳. کلام؛ ۴. علوم و زبان عربی. برای مثال در نقدهای حدیثی وی به معیارهای نقد روایت، از قبیل نقد متنی و سندی توجه داشته است (ر.ک: فراتی، ۱۳۸۶). البته آنچه در اینجا نگارنده به آن توجه دارد نقدهایی است که *ابن ابی‌الحدید* در تاریخی‌نگری خویش بدان عطف توجه داشته است تا اصل مطلب تاریخی گم نشود.

ابن ابی‌الحدید با مدنظر قرار دادن نقد بر اساس تاریخی‌نگری، کوشیده تا به کنه مطلب و وقایع تاریخی دست یازد. نمونه‌هایی که خواهد آمد نشان می‌دهد که نقادی وی گاه بر اساس سیاق، اصل و نسب اشخاص، منقولات دیگران، اخبار و روایات تاریخی مشهور در کتاب‌ها و منابع تاریخی، از جمله ابزارهایی است که شارح معتزلی توانسته در تاریخی‌نگری از آنها بهره ببرد.

ابن ابی‌الحدید در موضعی پس از تفسیر مقصود امام از «دارالهجره» به مدینه الرسول، به شرح بازگشته و با توجه به موارد قرینه منفصله کلام که به شأن صدور آن مربوط است، بر نظر *راوندی* نقدی وارد کرده و می‌گوید:

راوندی، دارالهیجره را کوفه‌ای دانسته که امیرمؤمنان علیه السلام به آن هجرت فرمود و این صحیح نیست، بلکه مراد مدینه است و سیاق کلام چنین اقتضایی دارد، زیرا چون این نامه را به کوفیان نوشت از آنها دور بود، لذا چگونه برای آنان چیزی بنویسد و آنان را از خودشان خبر دهد... (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۴، ص ۸).

ابن ابی‌الحدید در بیان شخصیت مورد اشاره امام علیه السلام در خطبه ۱۰۰، ذیل عبارت: «لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ...» می‌نویسد:

این سخن، کنایه از عبدالملک بن مروان است، و صفات و نشانه‌هایی که علی علیه السلام بیان فرموده است در او بیش از دیگران بوده است. او هنگامی مدعی خلافت برای خود شد که در شام قیام کرد و همین معنی بانگ برداشتن اوست و رایات خود را در اطراف کوفه به جنبش درآورد که یک بار شخصاً به عراق آمد و مصعب را کشت و سپس امیرانی چون برادر خود، بشر بن مروان را به حکومت کوفه گماشت و سرانجام حکومت کوفه را به حجاج بن یوسف ثقفی سپرد که در آن هنگام شدت حکومت عبدالملک و پایکوبی او بود و کار به راستی دشوار شد و فتنه‌هایی در جنگ‌های با خوارج و عبدالرحمن بن اشعث بروز کرد. چون روزگار عبدالملک به سر آمد، نابود شد، ولی رایات فتنه‌های پیچیده و دشوار همچنان پا بر جای بود نظیر جنگ‌های فرزندان عبدالملک با خاندان مهلب و جنگ‌های آنان با زید بن علی بن حسین علیه السلام و دیگر فتنه‌هایی که در کوفه به روزگار حکومت یوسف بن عمر و خالد قسری و عمر بن هبیره و امیران دیگر پدید آمد و چه ظلم و درماندگی و کشته شدن‌ها و غارت اموال‌ها که صورت گرفت. گفته شده است: این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام کنایه از معاویه و فتنه‌هایی است که به روزگار او پدید آمد و فتنه‌هایی که پس از او به دست یزید و عبیدالله بن زیاد صورت گرفت و واقعه شهادت امام حسین علیه السلام پیش آمد، ولی همان سخن اول صحیح‌تر است، زیرا معاویه به روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام در شام بانگ برداشته بود و مردم را به حکومت خود فراخوانده بود و حال آنکه سیاق سخن، دلالت بر آن دارد که کسی در آینده بانگ برخواهد داشت و مگر نمی‌بینی که می‌فرماید: «گویم به گمراهی می‌نگرم که در شام بانگ برداشته است» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۷، ص ۹۹-۱۰۰).

چنان‌که مشهود است شارح طبق سیاق کلام امام علیه السلام و نیز اخبار تاریخی، این چنین مصداق‌یابی کرده است. همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

من در شرح نهج‌البلاغه قطب راوندی در این فصل، مسائل شگفتی دیدم که خوش می‌دارم برخی از آنها را بگویم، از جمله آن است که در تفسیر و شرح این جمله که فرموده است: «أَذْرَكْتُ وَتَرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ» خون خود را از بنی عبدمناف گرفتم گفته است؛ یعنی از طلحه و زبیر که از خاندان عبدمناف بوده‌اند. این اشتباه زشتی است، زیرا طلحه از خاندان تیم بن مره و زبیر از خاندان اسد بن عبدالعزی بن قصى است و هیچ‌کدام از آن دو از خاندان عبدمناف نیستند که پسران عبدمناف چهار تن بوده‌اند: هاشم و عبد شمس و نوفل و عبدالمطلب، و هر کس از فرزندانگان این چهار نفر نباشد از خاندان عبدمناف نیست (همان، ج ۱۱، ص ۲۱۴).

در مورد این گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در خطبه سوم، معروف به خطبه شمشقیه می‌فرماید: «فَصَعَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْغِهِ» مردی از اعضای شورا به سبب کینه خود از من رویگردان شد، منظور طلحه است.

هر چند قطب راوندی معتقد است که منظور سعد بن ابی وقاص است، زیرا امام علی علیه السلام در جنگ بدر پدرش را کشته بود. و حال آنکه این اشتباه است، زیرا ابی وقاص پدر سعد که نام و نسب او بدین گونه است: مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب، در دوره جاهلی به مرگ طبیعی در گذشته است (همان، ج ۱، ص ۱۵۹).

ابن ابی الحدید به نقل از ابو جعفر اسکافی کینه مروان را به امام حسین علیه السلام و رفتار شرم آور وی را با سر مطهر ایشان و خواندن اشعاری ننگین خطاب به سر مطهر را هنگامی که امیر و خلیفه بود، یادآور شده و می نویسد:

می گویم: هر چند شیخ ما ابو جعفر اسکافی چنین گفته است، اما صحیح آن است که مروان در آن هنگام امیر مدینه نبوده و امیر مدینه در آن زمان عمرو بن سعید بن العاص بوده است، ضمن آنکه سر امام حسین علیه السلام را نزد او نبرده اند، بلکه تنها عیدالله بن زیاد نامه ای به او نگاهت و مژده کشته شدن امام حسین علیه السلام را به وی داد. وی نیز آن نامه را روی منبر قرائت کرد و آن رجز را خواند و در حالی که به آرامگاه پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کرد می گفت: امروز به تلافی روز بدر. گروهی از انصار بر این سخن او اعتراض کردند و آن را ناپسند داشتند (همان، ج ۴، ص ۷۰-۷۳).

در مورد روایتی که قاضی القضاة عبدالجبار بدان استناد کرده، می گوید:

مردی از بصره به طلحه و زبیر گفت: شما دارای فضیلت و افتخار مصاحبت هستید، بگوئید هدف شما از جنگ چیست؟ آیا فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله است یا اندیشه شما؟ طلحه خاموش ماند و به زمین نگاهی افکند و زبیر گفت: وای بر تو! به ما گفته اند اینجا درم و دینار بسیار است آمده ایم از آنها برگرفته و بهره مند شویم.

قاضی با توجه به این روایت چنین استنباط کرده که طلحه توبه کرده و زبیر نیز به جنگ با علی علیه السلام اصراری نداشته، ولی ابن ابی الحدید با اجتهاد خود در نقد این روایت می گوید:

احتجاج به این روایت سست است و اگر این روایت صحیح باشد دلالت دارد بر حماقتی بسیار و ضعفی بزرگ و نقضی آشکار، ای کاش می دانستم چه چیزی آنها را نیازمند به چنین گفته ای کرده، بر فرض که در دل خود چنین بوده اند ای کاش آن را پوشیده می داشتند (همان، ج ۹، ص ۳۱۷).

ابن ابی الحدید در خصوص نظام، ذیل مطاعنی که او به امام علیه السلام وارد کرده و سخن: «مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ» امام علیه السلام را که در نهروان فرموده اند طعنی بر ایشان گرفته، تردیدی از جانب امام علیه السلام در نبرد با خوارج دانسته و چنین خرده می گیرد:

... پس می گوئیم: نظام بی شک در تعریض خود به این مرد دچار خطای بس بزرگی شده و سخنی زشت بر زبان رانده که از خداوند برای او طلب مغفرت می کنیم از اینکه او را به سبب چنین سخنی عقاب کند و عفو او را خواستاریم. روایتی که وی در مورد پرسش امام حسن علیه السلام و پاسخ پدرش نقل کرده،^۳ نه صحیح است و نه معروف. اما نقل مشهور نزدیک به تواتر همان است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سران خوارج و خصوصیات ایشان نقل شده که در گفتاری به علی علیه السلام فرمود: «تو با ایشان مبارزه می کنی و آنان را در هم می کوبی، دو تن از آنان مخدج (مردی که دستش ناقص است) و ذوالتدیه (صاحب پستان) هستند، همچنین تو پس از من با پیمان شکنان و ستمگران و از دین برون شدگان به جنگ خواهی رفت».

وی نظام را به سبب بی‌خبری از روایات و جزئیات آنها توییح کرده به اینکه این روایت از هیچ محدثی نقل نشده و نمی‌توان در برابر روایات مشهوری که تقریباً به تواتر نزدیک است، این روایت غیرمعروف را صحیح پنداشت (همان، ج ۶، ص ۱۲۹-۱۳۱).

ابن ابی‌الحدید در جایی دیگر در مورد اختلاف برداشت‌ها در تفسیر مراد امام از تعبیر «فی خَیْر دار و شَرّ جیران و ...» در خطبه دوم، به ظاهر الفاظ استناد کرده و سه دیدگاه را در شرح آن مطرح کرده است: راوندی «خَیْر دار» را کوفه و اصحاب علی علیه السلام را به «شَرّ جیران» تفسیر کرده است. عده‌ای «خَیْر دار» را شام و تعبیر دیگر را به اصحاب معاویه تفسیر کرده‌اند، اما خود ابن ابی‌الحدید «خَیْر دار» را مکه و «شَرّ جیران» را قریش گرفته است. واضح است که راوندی با توجه به عنصر زمان و مکان و فضایی که خطبه در آن ایراد شده، آن را به کوفه و اصحاب امام علیه السلام تفسیر کرده است، اما آنچه ابن ابی‌الحدید بدان پرداخته، بر اساس روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که حضرت محیط پیش از بعثت را چنان وصف کرده است: «کُنْتُ فِی خَیْر دَارٍ وَ شَرّ جیران» که در مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله مکه و قریش است. ابن ابی‌الحدید الفاظ این خطبه از نهج البلاغه را با الفاظ روایت نبوی قیاس کرده و تفسیر خطبه را به این شکل صحیح می‌داند (همان، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸).

یکی از طعن‌ها و ایرادهایی که به سیاست امام علی علیه السلام گرفته‌اند، دافعه آن حضرت است که سبب شد افرادی، از جمله برادرش عقیل به شام نزد معاویه برود. ابن ابی‌الحدید در پاسخ و نقد این خبر دو دلیل آورده است و می‌گوید:

اجماع راویان ثقه و مورد اطمینان این است که عقیل پس از شهادت امام علی علیه السلام به شام رفت و پیش از آن در مدینه بود و عدم حضور وی در جنگ‌های جمل و صفین با اجازه امیرالمومنین علیه السلام بود. عقیل پس از قضیه حکمیت به امام علیه السلام نوشت که می‌خواهد به کوفه بیاید و امام علیه السلام فرمود که در مدینه بماند.

دلیل دوم ابن ابی‌الحدید، این خبر مشهور است که معاویه در نامه‌ای توییح‌آمیز به سعید بن عاص، علت تأخیر و عدم حضورش در صفین را جویا شد. وی گفت: اگر از من می‌خواستی حتماً حاضر می‌شدم، اما در مدینه در کنار عقیل و برخی از بنی‌هاشم بودم و اگر ما (بقایای بنی‌امیه در مدینه) در صفین به کمک شما می‌آمدیم، بنی‌هاشم نیز به کمک علی علیه السلام می‌رفتند. ابن ابی‌الحدید به همین مقدار از خبر مشهور، بدون ذکر سند و منبع استناد می‌کند (همان، ج ۱۰، ص ۲۴۹-۲۵۰).

شارح درباره مصداق سخن امام علی علیه السلام در خطبه ۵۶ که فرمود: «أَمَا إِنَّهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحَبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَ يَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْتِرْكُمْ بِسَبَبِي وَ الْبِرَاءةِ مِنِّي» می‌نویسد:

بسیاری از مردم چنین پنداشته‌اند که منظور علی علیه السلام از آن مرد، زیاد بن ابیه بوده است و بسیاری دیگر پنداشته‌اند مقصود او حجاج بوده و گروهی پنداشته‌اند که مغیره بن شعبه را منظور داشته است. به نظر من، علی علیه السلام معاویه را منظور داشته است، زیرا اوست که موصوف به پرخوری و شیفنگی به خوراک است.

شکم او چندان بزرگ بود که چون می‌نشست، روی ران‌هایش می‌افتاد. معاویه در عین حال که در مورد صلح دادن و بخشیدن اموال بخشنده و جواد بوده است، در مورد خوراک بخیل بوده است... معاویه چون خوراک می‌خورد، بسیار می‌خورد و سپس می‌گفت: سفره را بردارید و جمع کنید، به خدا سوگند خسته و ملول شدم، اما سیر نشدم. ولی اخبار فراوان رسیده است که پیامبر ﷺ کسی را سوی معاویه فرستادند و او را فراخواندند. مشغول غذا خوردن بود، نیامد. دوباره فرستادند همچنان مشغول خوردن بود. پیامبر ﷺ بر او نفرین کرد و فرمود: «پروردگارا شکمش را سیر مگردان» شاعر در این‌باره گفته است: «چه بسیار دوستانی برای من هستند که گویی شکمشان چاه "ویل" است، گویا معاویه در احشاء آنان است» (همان، ج ۴، ص ۵۵-۵۴)

ابن ابی‌الحدید این شبهه را که برخی مصداق امام ﷺ را زیادبن ابیه گمان کرده‌اند، بنا بر اخبار تاریخی رد کرده و مصداق آن را معاویه می‌داند.

در مورد کلام ۱۶ نیز که خطاب به اشعث است؛ ابن ابی‌الحدید تطبیق تاریخی سید رضی را بر نمی‌تابد و پس از نقل قول صحیح خود می‌گوید:

...در نظر من این وجه صحیح است که صحیح‌تر از تعبیری است که سید رضی از گفتار امیرالمؤمنین ﷺ داشته است. سید رضی مراد حضرت از این عبارت: «آنکه کسان خود را به دم شمشیر بسپارد» را اشعث به همراه خالد بن ولیدی که در یمامه بوده، دانسته که قومش را فریب داد تا جایی که آنها را به قتل رسانید. ما چنین قضیه‌ای در تاریخ سراغ نداریم که مورخان از خالد و اشعث داستانی در یمامه آورده باشند، و کنده از یمن است و یمامه از بنی‌حنیفه و نمی‌دانم سید رضی که خدایش او را رحمت کند، از کجا چنین مطلبی نقل کرده است؟! اما آنچه در حاشیه دوم نوشتیم به حقیقت نزدیک‌تر است چه مورخان از خالد و اشعث داستانی در یمامه نیاورده‌اند (همان، ج ۱، ص ۲۹۶).

البته می‌توان گفت که شاید شریف رضی کتابی در دست داشته است که این اطلاعات در آن مکتوب بوده و به دست ابن ابی‌الحدید نرسیده و نیز می‌توان گفت که شریف رضی در نقل این مطلب دچار اشتباه شده است که ابن ابی‌الحدید با اینکه انبانی از منابع تاریخی در دسترسش بوده، اما از این قضیه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و این ناشی از تاریخی‌نگری اوست که در منابع تاریخی می‌جوید، اما چنین جریانی را نمی‌یابد.

در نامه ۶۲ خطاب به مردم مصر که امام ﷺ در قسمتی از آن می‌فرمایند: «فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي شَرَبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَجَلَدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رَضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَائِخُ»؛ چه از آنان کسی است که در میان شما - مسلمانان - شراب نوشید و حد اسلام بر او جاری گردید، و از آنان کسی است که به اسلام نگرید تا بخشش‌هایی بدو عطا گردید می‌نویسد:

و قال الراوندي: عني بقوله رضخت لهم الرضاخ، عمرو بن العاص و ليس بصحيح؛ لأن عمرا لم يسلم بعد الفتح و أصحاب الرضاخ كلهم أسلموا بعد الفتح صونعوا على الإسلام بغنائم حنين و لعمرى إن إسلام عمرو كان مدخولا أيضا إلا أنه لم يكن عن رضیخة و إنما كان لمعنى آخر.

در ادامه باز به *راوندی* خرده گرفته و آنجا که امام علیه السلام فرموده‌اند: «از آنان کسی است که در میان شما - مسلمانان - شراب نوشید و حد اسلام بر او جاری گردید» می‌نویسد:

راوندی گفته است: مقصود مغیره بن شعبه است، او اشتباه کرده است. مغیره متهم به زنا شد و حد بر او جاری نشد و نامی از او درباره باده‌نوشی نیامده است. پیش از این هم داستان مغیره را به تفصیل آورده‌ایم، اما مغیره در جنگ صفین نه همراه علی علیه السلام بوده است و نه همراه معاویه. *راوندی* را چه به این فن، چه که تنها ارباب این فن بدان آشنایی دارند، کسی را که علی علیه السلام در نظر داشته است ولید بن عقبه بن ابی معیط است که از دشمنان سر سخت علی علیه السلام بوده و معاویه و مردم شام را از همگان بیشتر به جنگ علی علیه السلام تشویق می‌کرده است (همان، ج ۱۷، ص ۲۲۷).

ابن ابی‌الحدید ذیل ترجمه امام حسن علیه السلام در بخش نامه ۳۱ که نامه امیر مؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام است، می‌گوید: «مدائنی می‌گوید: دختر مردی را خواستگاری فرمود. آن مرد گفت: با آنکه می‌دانم تنگدست و بسیار طلاق‌دهنده زن‌ها و سخت‌گیر و دلتنگ هستی، به تو دختر می‌دهم که از همه مردم والا گهرتری و پدر و نیای تو از همگان برترند» *ابن ابی‌الحدید* در تحلیل این روایت می‌نویسد: «سخن مرد در مورد تنگدستی و مطلقیت حسن بن علی علیه السلام صحیح است، اما در مورد سختگیری و دلتنگی درست نیست، چرا که حسن علیه السلام از همه مردم خوش‌خوتر و سینه‌گشاده‌تر بود» (همان، ج ۱۶، ص ۲۱-۲۲). و در ادامه از قول *مدائنی* نقل می‌کند که شمار زنان حسن بن علی علیه السلام هفتاد زن بوده است (همان، ص ۲۲)!

وی در بخشی که درصدد است منحرفان و مخالفان امام علی علیه السلام را از زبان استاد خود *ابوجعفر اسکافی* نقل کند، درباره این روایت *ابوهریره* می‌نویسد:

اعمش نقل می‌کرد که چون *ابوهریره* در «سال جماعت» همراه معاویه به عراق آمد به مسجد کوفه درآمد و چون کثرت کسانی را که به استقبال او آمده بودند دید، بر روی دو زانوی خود نشست و چند بار با دست خویش بر جلو سر و پیشانی خود زد و گفت: ای مردم عراق! آیا تصور می‌کنید که ممکن است من بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بینم و خویشان را در آتش افکنم؟! به خدا سوگند شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «برای هر پیامبر حرمی است و حرم من در مدینه است؛ میان غیر تا ثور، و هر کس در آن کار تازه و بدعتی پدید آورد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست» و خدا را گواه می‌گیرم که علی علیه السلام در آن بدعت نهاد. چون این سخن *ابوهریره* به اطلاع معاویه رسید او را گرامی داشت و به او جایزه داد و او را به حکومت مدینه گماشت. می‌گویم: گفتار *ابوهریره* که گفته است «میان غیر تا ثور» ظاهراً غلطی است که از راوی این سخن سرزده است، زیرا ثور نام کوهی در مکه است که به آن ثور اطلح هم می‌گویند و غاری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و *ابوبکر* داخل آن شدند در آن کوه قرار دارد و به آن اطلح گفته می‌شده است، زیرا اطلح بن عبدمناف بن ادبن طابخه بن الیاس بن مضر بن نزار بن عدنان در آن کوه ساکن بوده است و گفته‌اند اطلح نام اصلی کوه است و ثور به آن افزوده شده و او ثور بن عبدمناف است و صحیح آن این است که میان غیر تا کوه احد (همان، ج ۴، ص ۷۰).

از جمله موارد اختلافی که *ابن ابی‌الحدید* به داوری در مورد آن نشسته است، محل دفن امام علی علیه السلام

است. وی چهار مکان مدینه، رحبه مسجد جامع کوفه، مقابل در دارالاماره و ندالبعیر را که اصحاب حدیث ادعا کرده‌اند، نام می‌برد و می‌گوید:

همه این ادعاها باطل است و فرزندانش به قبرش از دیگران آگاه‌ترند و فرزندان هر شخص به گور پدرانشان از بیگانگان آشناترند. این قبری که در نجف است همان مکان است، زیرا همواره فرزندان امام علی علیه السلام چون حسنین علیهما السلام و امام صادق علیه السلام و دیگر بزرگان و سرآمدان قوم آن را زیارت می‌کردند. مؤید این مطلب نیز روایتی از ابوالفرج در *مقاتل الطالبیین* با اسناد آن می‌آورد که از امام حسین علیه السلام در باره محل دفن پدرش پرسیدند و امام علیه السلام فرمود: «ما شب هنگام از خانه خارج شدیم و از کنار مسجد اشعث عبور کردیم تا به پشت کوفه در کنار نجف رسیدیم» (همان، ج ۶، ص ۱۲۲-۱۲۳).

همچنین در پایان اخباری که سیدمرتضی دربارهٔ هجوم به خانه امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام تنها کانون مقاومت در برابر شورای سقیفه آورده، می‌نویسد:

آنچه در مورد هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و جمع کردن هیزم برای آتش زدن آن نقل کرده است، خبر واحدی است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد، نه تنها نمی‌توان چنین کاری را به صحابه نسبت داد، بلکه نسبت آن در حق هر مسلمانی که ظاهراً عادل باشد نیز دشوار است» (همان، ج ۲۰، ص ۳۴).

البته در جایی دیگر می‌گوید:

اما سخن هجوم بر خانه فاطمه علیها السلام... ظاهر در نزد من صحت روایاتی است که از سیدمرتضی و شیعه وارد شده، البته نه همه آنچه ایشان نقل می‌کنند، بلکه برخی از آنها، و بر ابوبکر سزاوار است که اظهار ندامت و تأسف کند [بر اینکه ای کاش خانه فاطمه علیها السلام را نگشوده بودم]» (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۸).

در مورد اخیر نیز باید گفت که شارح معتزلی به برخی روایات شیعی که سیدمرتضی در کتاب خویش نقل کرده است، حساسیت نشان می‌دهد و این را باید ناشی از تعصب به مذهب خویش یا عناد وی با مذهب شیعه دانست (رحمان ستایش و رفعت، ۱۳۹۰).

اما با دقت به تمامی نمونه‌ها این نکته دریافت می‌شود که شارح *نهج البلاغه* با تکیه بر منابع مهم تاریخی در دسترس خویش، به تاریخی‌نگری هر رویداد تاریخی روی آورده و کوشیده اصل هر قضیه تاریخی را دریابد تا صحت و سقم مطالب را در ترازوی نقد نهد و آن را سنجیده و به فهم صحیح دست یابد.

نتیجه‌گیری

ابن ابی‌الحدید برای شرح کلام امام علی علیه السلام از روش‌های متعدد بهره برده تا تفسیر کلام به شکل همه‌جانبه صورت پذیرد. از میان روش‌هایی که وی بدان دست یازیده می‌توان روش تاریخی را در رأس آنها دانست و از این رو می‌توان شرح او را شرحی تاریخی دانست. تاریخی‌نگری وی سبب شده رویکرد وی به اخبار تاریخی رویکردی ویژه باشد، چراکه توسط تاریخی‌نگری است که هر محقق می‌تواند عمق بحث را دریابد و از دخالت‌های متعصبانه دیگر محققانی که در بحث خویش بدان آلوده

شده‌اند، به دور باشد و خود را کنار کشد. ابن ابی‌الحدید در شرح خویش توانسته خود را در این امر موفق نشان دهد، چراکه وی توسط ابزارهایی مانند توجه به فضا و جغرافیای سخن، ذکر سبب صدور و تاریخ ایراد کلام امیرمؤمنان علیه السلام توانسته سخن امام علیه السلام را شرح دهد، از این رو شرح وی شرحی نیکو و برجسته و به عبارتی به شرحی تاریخی مشهور شده است. بر همین اساس، او کوشیده است با نگاه به تاریخ، سخن امام علیه السلام را مفهوم ساخته، ضمن آنکه از نقد غافل نمانده و کسانی را که به تاریخی‌نگری در اخبار تاریخی دقت نداشته‌اند، نقد کند. نقد طبق سیاق، نسب اشخاص، بر اساس منقولات دیگران، اخبار مشهور و روایات تاریخی از جمله ابزارهایی است که شارح معتزلی توانسته در تاریخی‌نگری به اخبار مختلف به کار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از نگاهی گذرا بر شرح ابن ابی‌الحدید، گونه‌گونی زمینه‌هایی که شارح در بیان سخن امام بدان وارد شده است برمی‌آید. وی در شرح خود بر نهج از روش‌هایی چند بهره برده است که از مهم‌ترین آنها این موارد است: ۱- منهج تاریخی؛ ۲- منهج روایی؛ - حدیثی ۳- منهج کلامی؛ ۴- منهج ادبی؛ ۵- منهج بلاغی؛ ۶- منهج لغوی. منهج و روش تاریخی را می‌توان در رأس مناهج این شرح دانست و می‌توان آن را شرحی تاریخی دانست. [در مورد منهج حدیثی ر.ک: بررسی روشهای ابن ابی‌الحدید در فهم متن نهج البلاغه، دوفصلنامه حدیث‌پژوهی؛ در مورد منهج لغوی، ر.ک: روش لغوی ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، دوفصلنامه پژوهشهای قرآن و حدیث]

۲. گفتنی است آشنایی با فضا و سبب صدور در تمام خطبه‌های نهج البلاغه مفید و ضروری نیست؛ چرا که متن برخی از خطبه‌ها به طور تقریب جنبه اخلاقی یا اعتقادی دارد، مثلاً صفات خداوند را بیان می‌کند! مسأله اصلی در این گونه موارد فهمیدن آن صفات و عمل براساس دستورهای اخلاقی آن خطبه است و دانستن مکان و زمان ایراد این گونه خطبه‌ها تأثیر چندانی در درک محتوای عالی آنها نخواهد داشت، (هرچند درک آن از جنبه تاریخی اهمیت دارد). برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فضای فرهنگی - اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه، فصلنامه مطالعات تفسیری، ش ۱، بهار ۱۳۸۹.

۳. پرسش امام حسن علیه السلام این بود که ای پدر! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله این جریان را برای شما پیش‌بینی کرده بود؟ امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله پیش‌بینی نکرده بود و مرا نیز باخبر نساخته بود، اما مرا به هر امر حقی امر فرمود و حق نیز این است که با ناکتین و قاسطین و مارقین بجنگم!!!

منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، بی‌جا، دار إحياء الكتب العربية.
 ابن خلکان، أحمد بن محمد (۱۳۹۷ق)، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار صادر.
 ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل (۱۴۰۷ق)، البداية و النهاية، بیروت، دار الفکر.
 بحرانی، ابن میثم (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه، ج دوم، بی‌جا، دفتر نشر کتاب.
 حسینی، علی اکبر (۱۳۸۵)، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، تهران، دانشگاه پیام نور.
 حسینی خطیب، سید عبدالزهراء (۱۴۰۹ق) مصادر نهج البلاغه و أسانیده، ط الرابعة، بیروت، دار الزهراء.
 داوری چلقائی، احد، فضای فرهنگی- اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه (بهار ۱۳۸۹)، مطالعات تفسیری، ش ۱، ص ۱۲۱ - ۱۴۱.
 دائرة المعارف الإسلامية الكبرى (۱۴۱۶ق)، تهران، مرکز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى.
 دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۲)، چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)، ج دوم، تهران، دریا.
 — (۱۳۸۸)، دلالت دولت (آیین نامه‌ی حکومت و مدیریت در عهد نامه مالک اشتر)، تهران، دریا.
 رحمان ستایش، محمد کاظم و محسن رفعت (زمستان ۱۳۹۰)، بررسی روش تفاسی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، شیعه‌شناسی، شماره ۳۶، ص ۱۷۷ - ۲۲۲.
 رضی، محمد بن الحسین (۱۳۸۷)، ترجمه سید جعفر شهیدی، ج بیست و هشتم، تهران، علمی و فرهنگی.
 — (۱۴۰۷ق)، نهج البلاغه، تحقیق صبحی الصالح، قم، دارالهجرة.
 رفعت، محسن (۱۳۸۹)، بررسی روش فقه الحدیثی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، پایان نامه کارشناسی ارشد، علوم قرآن و حدیث، پردیس قم، دانشگاه تهران.
 سلیمانی، داود، اسباب صدور حدیث (پاییز و زمستان ۸۳)، مقالات و بررسی‌ها، ش ۷۶، ص ۶۵ - ۸۰.
 طهرانی، آقابزرگ (بی‌تا)، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ط الثانية، بیروت، دارالاضواء.
 عاملی، حسین جمعه (۱۴۰۳ق)، شروح نهج البلاغه، بیروت، مطبعة الفکر.
 فاخوری، حنا (۱۳۸۳ق)، تاریخ الأدب العربی، ط الثالثة، تهران، توس.
 فراتی، علی اکبر (۱۳۸۶)، المنهج اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید، پایان نامه کارشناسی ارشد، علوم حدیث، دانشکده علوم حدیث، تهران.
 —، روش لغوی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (زمستان ۱۳۸۸)، پژوهش‌های قرآن و حدیث، ش ۱.
 فراتی، علی اکبر و محسن رفعت (پاییز ۱۳۸۹)، بررسی منابع تاریخی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۲۷، ص ۱۰۵ - ۱۳۴.
 کتبی، محمد بن شاکر (بی‌تا)، فوات الوفيات و الذیل علیها، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار صادر.
 مسعودی، عبدالهادی (۱۳۸۴)، روش فهم حدیث، تهران، سمت و دانشکده علوم حدیث.
 معروف حسینی، هاشم (۱۳۸۲)، سیرة الأئمة الاثني عشر، ترجمه محمد مقدس، ج چهارم، تهران، امیر کبیر.
 مکارم شیرازی، ناصر (آیت الله) (۱۳۷۵)، پیام‌امام (شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه)، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 الموسوی، محسن باقر (۱۴۲۳ق)، المدخل إلی علوم نهج البلاغه، بیروت، دار العلوم.
 مهدوی‌راد، محمد علی و محسن رفعت (پاییز و زمستان ۱۳۹۰)، بررسی روش‌های ابن ابی الحدید در فهم متن نهج البلاغه، حدیث پژوهی، شماره ۶، ص ۳۱ - ۷۸.
 مهریزی، مهدی، نگاهی تاریخی به مسأله فقه و زمان (۱۳۷۴)، آینه پژوهش، ش ۳۶، ص ۴ - ۲۵.
 نقوی قاینی خراسانی، سید محمد تقی (بی‌تا)، مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه المصطفوی.
 هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، ط الرابعة، تهران، مکتبه الاسلامیه.